چهارشنبه
۱۸ بهمن ۱۴۰۲
سال بیست‌ویکم • شماره ۴۷۶۸
روزنامه شرق
www.sharghdaily.com

علی قنبری

صدای باستان‌شناسان در قلمرو زمین‌شناسی

آنچه می‌خوانید، گزارشی خبرنگارانه از یک همایش علمی نیست؛ بلکه روایتی است شخصی از سفر نیم‌روزه یک دانشجوی باستان‌شناسی به قلمرو زمین‌شناسان و بازگشت دوباره. بهانه این سفر، میهمانی‌ای بود به میزبانی انجمن کواترنری ایران و سازمان زمین‌شناسی کشور که در آن گرچه باستان‌شناسان کم‌شمار بودند؛ اما به گرمی از حضورشان استقبال شد. پیوند باستان‌شناسی با هر علمی البته پیوند مبارکی است و علوم زمین از آنجا که مانند رشته ما سر در خاک دارد، گویی پسرعمویی است کم‌وبیش صمیمی. آنتونی گیدنز در کتاب جامعه‌شناسی خود می‌نویسد حتی یک کافه هم میدان جامعه‌پژوهی است؛ چراکه از زارعان قهوه در سرزمین‌های دوردست و تاریخ دور و دراز گره‌خورده به استعمار آن، تا کارگران و مدیران دخیل در حمل‌ونقل و تجارت و فروش آن، تا انسان‌هایی که در یک کافه با هم برخورد دارند، همگی حلقه‌هایی از زنجیره بزرگ اجتماعی‌اند. سومین کنفرانس بین‌المللی علوم زمین ایران هم، چنین میدانی بود و نگریستن به انسان‌ها و کنش‌های‌شان چه‌بسا به اندازه محتوای علمی آن شگفت به نظر می‌رسید.

صبح سه‌شنبه دهم بهمن ماه است و هوای تهران گرچه مدتی است خشک است و کم‌بارش؛ اما سرمای عجیبی دارد که نفس را پیش چشمانت منجمد می‌کند. پرتوهای سرخ خورشید، بیهوده می‌کوشند از پس ابرها پیدا شوند. هوا تیره و گرفته است و آلودگی همیشگی بر فراز شهر چنبره زده. از قضا در راه، صحبت‌های دکتر حامد وحدتی‌نسب را در پادکست خداحافظ آفریقا می‌شنوم و به طرز جالبی ناگهان یادم می‌آید قرار است شنونده سخنرانی ایشان در همایش باشم.

بلوار معراج در نزدیکی میدان آزادی را اولین بار است که می‌بینم. به چشمم خیابان زیبایی می‌آید و ساختمان‌های بروتالیستی متعلق به شماری از مهم‌ترین سازمان‌های کشور، آن را در آغوش گرفته‌اند. با این حال شلوغی آزاردهنده‌ای ندارد و بکربودن و سکوت نسبی‌اش عجیب است. درست نمی‌دانم چرا تصور می‌کردم روبه‌روی سازمان زمین‌شناسی باید ماکتی از یک دایناسور باشد. شاید آن را با جای دیگری اشتباه گرفته‌ام.

دومین روز کنفرانس است و محل برگزاری، سالن مهندس نصرالله خادم در دومین طبقه از ساختمان شماره یک سازمان. وقتی می‌رسم، هنوز حاضران زیادی در سالن نیستند. خوشبختانه سالن گرمی است و صندلی‌هایش برخلاف بسیاری از سالن‌هایی که دیده‌ام، راحت‌اند. روز دوم قرار است به زبان انگلیسی و درباره «دگرگشت انسان و تمدن‌های باستانی» باشد و این همان عنوانی است که متخصصان دو رشته را در کنار هم نشانده.

اولین سخنران، دکتر سینها از هند است که به صورت آنلاین صحبت می‌کند. پژوهش‌های جالب او بر کانال‌های باستانی رودخانه‌های حوزه تمدن هاراپا و دره سند نشان داده‌اند برخلاف فرضیه مشهور به «رودخانه-فرهنگ»، نه شکوفایی استقرارگاه‌های این تمدن گره‌خورده به رودخانه‌های موسمی منطقه بوده و نه زوال این تمدن، عاقبت خشک‌شدن رودها. او باور دارد نتایج پژوهش‌هایش، شکاف زمانی درخورتوجهی را میان ظهور و زوال تمدن سند و شکوفایی و افول رودهای چندساله منطقه آشکار کرده‌اند.

سخنران بعدی دکتر مژگان جایز است، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و متخصص پارینه‌سنگی. ایشان درباره پدیده‌ای در محوطه‌های اواخر پارینه‌سنگی و اوایل میان‌سنگی صحبت می‌کنند که به شکل حفرات یا گودی‌هایی منقول یا ثابت در غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای پرشماری قابل مشاهده‌اند: محل‌هایی برای آسیاب‌کردن غلات و فراوری غذا. همان چیزی که قاچاقچیان و عتیقه‌جویان، به اشتباه نامش را جوغن گذاشته‌اند و در توهمات خود، آن را نشانه وجود گنج می‌پندارند. جالب است که طبق مطالعات دکتر جایز، گرچه نوع منقول چنین ابزارهایی هنوز هم از طرف بومیان منطقه استفاده می‌شود؛ اما شکل ثابت آن از نظر بومیان محلی، اصلا کار دست بشر نیست و ایده‌ای درباره نقش و کارکرد آن ندارند. دکتر جایز با این حال، پژوهش‌های قوم‌نگارانه بیشتر را دراین‌باره لازم می‌داند. یکی از میهمانان چینی که گویا ژئومورفولوژیست است، در بخش پرسش و پاسخ بیان می‌کند شاید این پدیده‌ها، طبیعی باشند نه انسان‌ساخت.

پاسخ سخنران و البته نظر کارشناسی یکی از زمین‌شناسان پیش‌کسوت این است که ماهیت ظاهری آن با پدیده‌ای زمین‌ریخت‌شناختی تفاوت اساسی دارد.

سخنران سوم، دکتر حامد وحدتی‌نسب است؛ استادتمام دانشگاه تربیت مدرس و دانش‌آموخته دکترا از دانشگاه ایالتی آریزونا. عنوان سخنرانی ایشان، موجز و گویا است: غار قلعه‌کرد، کهن‌ترین شواهد انسان‌ریخت‌ها در ایران. دکتر وحدتی‌نسب با اشاره به اینکه نماینده تیم ایرانی-فرانسوی کاوش‌های غار قلعه‌کرد آوج قزوین در غرب فلات مرکزی ایران است، ابتدا به تاریخچه پژوهش‌ها در این غار می‌پردازد. غار قلعه‌کرد که اولین بار از طرف غارنوردان شناسایی شده، ابتدا از سوی مرحوم شهربانو سلیمانی و دکتر سجاد علی‌بیگی [که اکنون رئیس پژوهشکده باستان‌شناسی است] و بعدتر از طرف دکتر مژگان جایز و زمین‌شناسان همراه ایشان بازدید می‌شود. مشاهدات این تیم‌های آغازین، حکایت از پتانسیل کشفیات درخورتوجه در محوطه دارد؛ اگرچه ورودی غار به دست غارتگران میراث کشور آشفته شده است؛ بنابراین نخستین فصل کاوش‌ها در سال ۲۰۱۸ رقم خورده و ابزارهای سنگی و بقایای جانوری با آثار بُرش و سوختگی کشف می‌شوند؛ یافته‌هایی که در فصل‌های بعدی کاوش (و آخرینِ آن در تابستانی که گذشت) غنی‌تر شدند و از آن جمله می‌توان به گونه‌های متعدد اسب مانند هیدرونتین، دندان کرگدن پشمالو، کفتار غارنشین و خرس غارنشین اشاره کرد.

کاوشگران درمی‌یابند سطحی‌ترین لایه غار، مربوط به پارینه‌سنگی میانی است و این پرسش که لایه‌های فوقانی‌تر کجا هستند، مدتی ذهن تیم را درگیر می‌کند. شواهدی که بعدها کشف می‌شوند، نشان می‌دهند در هولوسن، ورودی غار مسدود بوده و در واقع هرگز لایه‌های جدیدتر از پارینه‌سنگی میانی شکل نگرفته‌اند. تعدادی از حاضران معتقدند ممکن است لایه‌های فوقانی به واسطه سیل شسته شده باشد؛ اما دکتر وحدتی‌نسب با اتکا به کشف‌نشدن شواهدی از انباشت رسوبات شسته‌شده در کنار دیواره‌های غار یا مواد فرهنگی شسته‌شده در بیرون غار، این احتمال را مردود می‌داند. نخستین تلاش‌ها برای تاریخ‌گذاری مطلق یافته‌های قلعه‌کرد ناموفق بودند؛ چراکه تکنیک استفاده‌شده یعنی اِی‌ام‌اس تنها تا ۴۳ هزار سال را پوشش می‌دهد. تاریخ‌گذاری با روش‌های دیگر، قدیمی‌ترین شواهد سکونت کشف‌شده در غار را به ۴۷۰ هزار سال می‌رساند و این یعنی کهن‌ترین مدرک از زیست انسان‌ریخت‌ها در پهنه ایران امروز. شگفت‌انگیزترین کشف در قلعه‌کرد، بی‌تردید دندان‌های انسانی این محوطه است. دراین‌میان یک دندان شیری آسیای کوچک متعلق به کودکی ۹ تا ۱۱ساله با پوسیدگی شدیدی وجود دارد که نسبت حجم مینا به عاج آن، احتمال تعلق آن به یک نئاندرتال را با اطمینان زیادی تأیید می‌کند. باقی دندان‌ها که از طرف دکتر ماندان کزازی (انسان‌شناس دندانی) مطالعه شده‌اند، به انسان مدرن تعلق دارند و متأسفانه از لایه‌های آشفته به دست آمده‌اند. با این حال استقرار در این غار، محدود به نئاندرتال‌ها نبوده و قدمت زیاد محوطه، احتمال حضور گونه‌هایی مانند انسان هایدلبرگ را نیز پیش می‌کشد. بدیهی است که با وجود دو متر لایه باستانی دیگر که هنوز مطالعه نشده‌اند، ادامه کاوش‌ها در فصل‌های پیش‌رو، دانش ما از این محوطه و زندگی انسان‌ریخت‌ها در آن را غنی‌تر خواهد کرد.

پس از دکتر وحدتی‌نسب، نوبت به دکتر میلاد هاشمی، همکار او در دانشگاه تربیت مدرس، می‌رسد که قرار است دشواری‌ها و چالش‌های گاه‌نگاری در محوطه‌های نوار شمالی فلات مرکزی ایران را مرور کند؛ منطقه‌ای که باید کریدور عبور جوامع انسانی بوده باشد. از چالش‌هایی که دکتر هاشمی برمی‌شمارد، می‌توان به نبود مرجعی برای مقایسه و تطبیق جهت گاه‌نگاری نسبی، نبود ابزارهایی که شاخصه زمان باشند و مشکلات مالی و تجهیزاتی مربوط به سال‌یابی‌های مطلق اشاره کرد. ایشان، کاوش‌های بیشتر در نوار یادشده، بهره‌گیری از روش‌های آماری پیشرفته‌تر و تبدیل اصطلاحات کلی مثل فرهنگ موستری به چند اصطلاح جزئی‌تر فن‌گونه‌شناختی را به‌عنوان راه‌حل‌هایی در این راستا پیشنهاد می‌کنند.

زمان استراحت ۲۰دقیقه‌ای فرامی‌رسد؛ دقایقی که برای خیلی‌ها جذاب‌ترین بخش یک کنفرانس است و برای من معذب‌کننده. در حاشیه همایش، گفت‌وگوی بانویی پیش‌کسوت در زمین‌شناسی به گوشم می‌خورد که به دوستان و همکاران خود می‌گوید سخنرانی باستان‌شناسان جذاب‌تر است. لبخندی به لبم می‌آورد.

پس از استراحت، دکتر صفایی‌راد از بلژیک باید ارائه آنلاین داشته باشد. موضوع پژوهش ایشان، زوال تمدن جیرفت و پیوند آن با تغییر و تحولات آب‌وهوایی منطقه در آن زمان است؛ موضوعی که بسیار مشتاقم درباره‌اش بشنوم؛ موضوعی که بویی از «فروپاشی» جرد دایموند در خود دارد. به‌راستی چقدر در تحلیل دلایل سقوط تمدن‌ها یا زوال فرهنگ‌ها در گذشته ایران، به اقلیم و محیط زیست توجه کرده‌ایم؟ اما بخت با من و ذوق من همراه نیست. مشکلات فنی و ارتباط از راه دور، سخنرانی دکتر صفایی‌راد را که با تصویر زیبایی از استاد یوسف مجیدزاده آغاز شده بود، به شکلی ناخوشایند نیمه‌تمام می‌گذارد و تریبون می‌رسد به میهمانان چینی. چینی‌های جمع، در سؤال‌پرسیدن بسیار جسورند. نبود تسلط کافی به زبان انگلیسی یا لهجه دشوارشان که احتمالا خودشان هم به آن آگاه‌اند، گویی کوچک‌ترین اضطرابی در طرح پرسش‌های‌شان ایجاد نمی‌کند. این شاید برخاسته از اعتمادبه‌نفسی باشد که به‌تازگی پیدا کرده‌اند؛ چراکه بسیار به حضور پرشمار هم‌وطنان‌شان در ایران دلگرم‌اند. این روزها، در موزه ملی باشی یا در دانشگاه‌ها، در کنفرانس‌ها باشی یا کتاب‌فروشی‌های بزرگ، جمع بزرگی از مردمان چین را خواهی دید.

جلسه را ترک می‌کنم. باقی سخنرانی‌ها قرار است درباره مناطقی بسیار دور از ایران باشد. از زمان استفاده می‌کنم و سری به موزه علوم زمین می‌زنم. در موزه تنهای تنهایم و احساسم این است که در «شب در موزه» زندگی می‌کنم. بعد از مدت‌ها یادم می‌آید چقدر موزه‌ها را دوست دارم، چقدر کانی‌ها را دوست دارم و چقدر مانند دوران کودکی از دیدن استخوان فیل و زرافه و رد پای دایناسور و فسیل ماهی به وجد می‌آیم. لحظه‌ای فکر می‌کنم نکند باید زمین‌شناس می‌شدم و مسیر را اشتباه آمده‌ام؟ اما سرانجام به آخرین ویترین‌ها می‌رسم. تعدادی استخوان انسانی آنجاست. استخوان‌ها برخلاف تقریبا تمام آنچه در موزه است، هیچ اطلاعاتی ندارند: در کجا کشف شده‌اند؟ چقدر قدمت دارند؟ صاحب‌شان چندساله بوده؟ مذکر بوده یا مونث؟ چه بیماری‌هایی داشته؟ و اصلا چرا آن‌قدری مهم بوده که اینجا باشد و اگر هست، چرا هیچ چیز درباره‌اش نمی‌دانیم؟ این پرسش‌ها که در سرم طنین می‌اندازند، می‌فهمم که نه، مسیر را اشتباه نیامده‌ام. دایناسورها و زرافه‌ها سرگرمی بامزه‌ای هستند؛ اما قلب من با استخوان‌های انسانی به تپش می‌افتد.

آن بالا، درست یک طبقه بالاتر، میهمانی باستان‌شناسان به میزبانی زمین‌شناسان هنوز در حال برگزاری است و این اسکلت‌ها -باستان‌شناسانه‌ترین پدیده موزه علوم زمین- شاید نماد زیبایی باشند از تلاقی‌گاه این دو علم.

کارشناسان می‌گویند:

آخرالزمان باستان تخیلی است نه واقعی

علیرضا مس‌فروش، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی از دانشگاه تربیت مدرس: از زمان پخش سریال مستند جنجالی آخرالزمان باستان در نتفلیکس، باستان‌شناسان در سراسر جهان از ادعاهای نادرست و اطلاعات غلط آن خشمگین شده‌اند. ویدئویی هشت‌قسمتی که در بسیاری از مکان‌های تاریخی (مانند ترکیه، مکزیک، اندونزی و...) فیلم‌برداری شده و در آن گراهام هنکاک ادعا می‌کند تمدن پیشرفته‌ای در عصر یخبندان گذشته وجود داشته که ۱۲ هزار سال پیش به واسطه یک فاجعه از بین رفته است، او استدلال می‌کند که بازماندگان آن تمدن، دانش پیشرفته خود را به اجداد شکارگر-گردآورنده ما آموخته‌اند و در ادامه جوامع کنونی ما را ایجاد کرده‌اند. انجمن باستان‌شناسی آمریکا نامه‌ای به نتفلیکس نوشت و از آنها خواست تا نمایش را به جای «مستند» به‌عنوان «علمی-تخیلی» طبقه‌بندی کنند و استدلال کرد که این نام‌گذاری به طور علنی باعث تحقیر باستان‌شناسان می‌شود و حرفه باستان‌شناسی را بی‌ارزش می‌کند. این برنامه در هفته اول نمایش ۲۵ میلیون ساعت تماشا به دست آورد و توانست به ۱۰ نمایش برتر نتفلیکس در ۳۱ کشور صعود کند. واضح است که علاقه عمومی درخورتوجهی به سؤالاتی که هنکاک می‌پرسد، وجود دارد و مردم می‌خواهند بدانند که او درباره همه اینها چه می‌گوید.

تمدن گمشده یا سفسطه‌گری؟

پیش‌فرض این سریال به تمثیل افلاطون از آتلانتیس مربوط می‌شود؛ تمدنی باستانی که به دست موجودی نیمه‌خدا/نیمه‌انسان ساخته شده و در نهایت از سوی خدایان به اعماق اقیانوس اطلس فرو می‌رود، تا تنبیهی باشد برای حرص و طمع و غرور سازندگانش.

در آخرالزمان باستان، گراهام هنکاک، روزنامه‌نگار بریتانیایی، تمدن پیشرفته مشابهی را «که در تاریخ گم شده»، پیشنهاد می‌کند. او ادعا می‌کند که این تمدن به واسطه یک رویداد فاجعه‌بار در ۱۲ هزار سال پیش، در پی برخورد یک دنباله‌دار که سبب سیلی ویرانگر شد، از بین رفته است؛ اما این تمدن پیش از انقراض کامل، فرستادگانی را به گوشه و کنار جهان فرستاده است تا دانش کشاورزی، نجوم، هنر، ریاضیات و تمام فناوری‌های پیشرفته لازم را برای ایجاد تمدن‌های پیچیده انسانی گسترش دهند و از آن جمله می‌توان تکنیک‌های ساختمانی را که در بسیاری از مکان‌های باستانی قابل مشاهده است، نام برد. این موضوع باعث ایجاد اسطوره‌ها و افسانه‌هایی شد که به طرز عجیبی در سراسر جهان مشابه هم هستند. او هشدار می‌دهد که برای ما مهم است که به این موضوع فکر کنیم؛ زیرا ما نیز با فاجعه‌ای قریب‌الوقوع روبه‌رو هستیم؛ سپس برای اثبات وجود نظریه‌اش شروع به سفر در دنیا می‌کند.

در اپیزود اول این سریال، او «نگرش بسیار تدافعی و متکبرانه‌ای را که از جریان اصلی آکادمیک حمایت می‌کند»، هدف قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که باستان‌شناسان متعارف و «به‌اصطلاح متخصصان» از شواهدش می‌ترسند؛ زیرا او «هر چیزی را که باستان‌شناسان درباره ماقبل تاریخ بشریت به ما گفته‌اند، زیر سؤال می‌برد». و با این توضیح توطئه‌آمیز نتیجه می‌گیرد که باستان‌شناسان یافته‌های حاکی از وجود این تمدن را مطالعه نمی‌کنند؛ زیرا این نظریه برای آنها تهدیدآمیز است. این نوع لفاظی که او را به‌عنوان یک جنگجوی بی‌باک در برابر تشکیلات فاسد معرفی می‌کند، ممکن است بینندگان را به این فکر بیندازد که یکی از بزرگ‌ترین باستان‌شناسان تمام دوران‌ها در برابر آنها ایستاده است.

در واقع به نظر می‌رسد هنکاک به‌نوعی باستان‌شناسان را به مبارزه دعوت می‌کند و دراین‌میان این بینندگان هستند که قضاوت خواهند کرد پیروزی از آنِ کیست؟ در یک طرف باستان‌شناسان با تئوری‌ها و روش‌شناسی‌های علمی؛ اما عموما گوشه‌گیر و با فعالیت محدود در شبکه‌های مجازی و در طرف دیگر هنکاک و دیگر نظریه‌پردازان توطئه که مردم را با کتاب‌های پرفروش‌شان، شواهد غیرواقعی، نظریه‌های هیجان‌انگیز و فعالیت‌های فراوان در اینترنت و یوتیوب بمباران می‌کنند. مشکل اینجاست که عموما مردم در تبیین پدیده‌های پیچیده گرفتار می‌شوند و سعی دارند برای سؤال‌های بسیاری که به طور اجتناب‌ناپذیری در مطالعه گذشته وجود دارد، پاسخی داشته باشند؛ پاسخ‌هایی که هیچ مبنایی در واقعیت ندارند. این منجر به ایجاد داستان‌های جذابی درباره گذشته می‌شود. خوب البته روشن است که چرا این موضوعات فوق‌العاده به نظر می‌رسند؛ زیرا مانند یک فیلم هالیوود، سرگرمی خوبی به حساب می‌آیند و البته همه ما سرگرمی را دوست داریم؛ اما مشکل زمانی شروع می‌شود که سرگرمی به‌عنوان یک «مستند» یا به‌عنوان واقعیت به فروش برسد.

پروفسور تیموتی کالفیلد از دانشگاه آلبرتای کانادا می‌گوید: «ما بارها و بارها این را دیده‌ایم که یک روایت هیجان‌انگیز یا تولید یک مستند غیرواقعی زیبا با اجرای راوی تحریک‌آمیزش می‌تواند شواهد علمی را مغلوب کرده و تحت تأثیر قرار دهد». او در ادامه می‌گوید که آخرالزمان باستان تنها یک مثال از یک روند فرهنگی گسترده‌تر است که تخصص و ارزش علم را انکار می‌کند. این فیلم در ژانر شبه‌مستندی قرار می‌گیرد که تاکنون در تاریخ سینما نمونه‌های زیادی از آن ساخته شده است. هنکاک می‌خواهد انکار تخصص را به یک وظیفه نجیب تبدیل کند. «شما یک قهرمان هستید اگر با خِرد متعارف مخالف باشید». او این موضوع را نشان افتخار می‌داند که باستان‌شناس و دانشمند نیست و سعی می‌کند خود را در قالب یک روزنامه‌نگار متواضع و قابل اعتمادی معرفی کند که در حال مبارزه با پنهان‌کاری‌ها و دروغ‌هایی است که دانشگاهیان سال‌های سال به خورد مردم می‌دادند».

کالفیلد با این فرض «پوچ» هنکاک که دانشگاه را یک نهاد یکپارچه می‌داند که یک‌سری موضوع‌های اصلی را پیش می‌برند و همه در درون با آن موافق هستند، مشکل خاصی دارد. و می‌گوید من نمی‌دانم هنکاک درباره چه دانشگاهی صحبت می‌کند؛ ولی این نوع مستندهای شبه‌علمی این دیدگاه را که همه ما شرور هستیم و چیزی به نام آزادی آکادمیک وجود ندارد، تقویت می‌کند.

دانشمندان می‌گویند که هنکاک نمی‌داند که اگر واقعا این شواهد به شکل تجربی و قابل تکرار وجود داشته باشد، چقدر مشتاقانه از آن استقبال می‌کنند. چنان‌که باستان‌شناس کارل فیگانس از دانشگاه تگزاس بعد از بررسی این مستند می‌نویسد: هر باستان‌شناسی که می‌شناسم، مطمئنا از کشف تمدن ناشناخته قبل از عصر یخبندان خوشحال می‌شود.

خطرات شبه‌باستان‌شناسی

برای بسیاری از مردم، شبه‌باستان‌شناسی در ابتدا سرگرمی بی‌ضرری به نظر می‌رسد؛ اما در واقع بازنویسی داستان علمی-تخیلی به‌عنوان واقعیت تاریخی می‌تواند پیامدهای جالبی نداشته باشد. این موضوع باعث می‌شود نظریه‌پردازان توطئه جسورتر شده و به طور کلی از این پس هر چیزی؛ ازجمله مطالعات علمی و اعتبار آموزش عالی را زیر سؤال ببرند.

خانم استِف هالمهوفر، دانشجوی دکترای دانشگاه آلبرتا که به مطالعه استفاده از شبه‌باستان‌شناسی و پاک‌کردن میراث بومی از طرف گروه‌های راست افراطی می‌پردازد، می‌گوید که این حملاتی که هنکاک به باستان‌شناسان می‌کند، باعث افزایش حس اقتدار او نزد بینندگان می‌شود؛ و توضیح می‌دهد:

«اظهارات مکرر توهین‌آمیز به باستان‌شناسان و دیگر دانشگاهیان در هر قسمت از آخرالزمان باستان لازم است تا به مخاطب یادآوری کند و در ذهنش القا شود که گذشته صرف‌نظر از فقدان شواهد قطعی برای آن، با جایگزینی که اکنون ارائه می‌شود، درست است. ابهام اینکه این تمدن فرضی پیشرفته، مربوط به چه کسانی بوده است، با اعتباری که این سریال از طرف نتفلیکس ساخته شده، کم‌رنگ می‌شود و باعث می‌شود آخرالزمان باستان به منبعی آسان و قابل فهم برای هرکسی که به دنبال پرکردن یک گذشته افسانه‌ای خیالی است، تبدیل شود».

فلینت دیبل، استاد باستان‌شناسی در دانشگاه کاردیف، در میان گروه کارشناسانی است که ادعاهای هنکاک را به چالش می‌کشند. به گفته دیبل، باستان‌شناسان سال‌ها از کار هنکاک آگاه بوده‌اند. او از سال ۱۹۸۵ شانزده رمان موفق تجاری را منتشر کرده است که در همه آنها شواهد باستان‌شناسان را نادیده می‌گیرد. با این حال، دیبل با ذهنی باز شروع به تماشای آخرالزمان باستانی می‌کند و می‌گوید: «من در واقع به‌نوعی شوکه و ناامید شدم، هنگامی که متوجه شدم هنکاک درباره باستان‌شناسان، در سریالش بسیار تهاجمی‌تر از نوشته‌هایش است. از دیدگاه من به‌عنوان یک باستان‌شناس، این نمایش فاقد شواهدی برای حمایت از نظریه هنکاک درباره تمدن پیشرفته عصر یخبندان است. هنکاک استدلال می‌کند که بینندگان نباید «به متخصصان تکیه کنند»، به این معنی که در عوض باید به روایت او تکیه کنند. در طول سریال، حملات او علیه «کارشناسان و باستان‌شناسانی که اطلاعات را سانسور می‌کنند» بسیار شدید و مکرر است. و حتی در قسمت ششم بیان می‌کند باستان‌شناسان قبلا اشتباهات زیادی کرده‌اند و ممکن است دوباره نیز اشتباه کنند».

دیدگاه‌های نژادپرستانه

دیبل در ادامه می‌گوید «چرا هیچ مدرکی برای این تمدن عصر یخبندان که او می‌گوید وجود ندارد، در حالی که ما شواهد فراوانی از شکارگر-گردآورندگان در سراسر جهان در این زمان داریم». تاکنون هیچ مواد فرهنگی از این تمدن نه در خشکی و نه در دریا به دست نیامده است. حتی مدارک مکتوب آن نیز به همان اندازه کم است. افلاطون در نوشته‌های تمثیلی خود اولین‌بار از شهری ایدئال به نام آتلانتیس یاد می‌کند. اما نویسندگان یونانی و رومی بعد از او به سختی به این حکایت توجه می‌کنند و تنها با کشف قاره آمریکا بود که آتلانتیس در میان دیدگاه‌های استعماری محبوبیت بیشتری پیدا می‌کرد.

ویویان لافلین، باستان‌شناس خاور نزدیک و مصر، در اظهاراتش خاطرنشان کرد که باستان‌شناسی یک علم اجتماعی است و هر دو جنبه اجتماعی و علمی آن به طور مداوم در شبه‌باستان‌شناسی نادیده گرفته می‌شود. او ریشه این نوع مستندهای غیرعلمی را در ایدئولوژی‌های نژادپرستانه و برتری‌طلبانه سفیدپوستان می‌داند که باعث جسورترشدن افراط‌گرایان می‌شود.

انسان‌شناس جان هوپس خاطرنشان می‌کند که هنکاک در پیشنهاد تمدن مبهم «پیشرفته» به‌طور عجیبی از مخاطبان می‌خواهد که آن را به عنوان جامعه‌ای قابل مقایسه با جامعه اروپای قرن نوزدهم ببینند. استفاده از جامعه اروپایی به عنوان معیار استاندارد برای عقل، هنر و «تمدن» در مرکز استدلال‌ها به نفع برتری سفیدپوستان و استثناگرایی اروپایی است.

بنابراین می‌توان گفت در سریال آخرالزمان باستان، پیام‌های ضد روشنفکری و نژادپرستانه‌ای نهفته است که نشان می‌دهد بومیان در تطور فرهنگی هیچ نقشی نداشته‌اند و این سفیدپوستان آتلانتیس بودند که فرهنگ را به پیشینیان ما آموختند. این همان ایده‌های بی‌اعتباری است که ایگناتیوس دانلی، سیاست‌مدار و رمان‌نویس در سال ۱۸۸۲ در کتاب خود، آتلانتیس آن را بیان کرد و به دنبال آن نویسندگان زیادی آن را پرورش دادند.

هنکاک حتی در کتاب «اثر انگشت خدایان» در سال ۱۹۹۵ مستقیما از دانلی استناد می‌کند و ادعا می‌کند سیستم جاده‌ها و معماری پیچیده در زمان اینکاهای باستان، هر دو «کار مردان سفیدپوست و مو روشن بوده است» و همین موضوع را درمورد داستان کوتزالکواتل ریشدار (خدای مکزیک باستان) نیز تکرار می‌کند و از کوتزالکواتل ریشو و سفیدی صحبت می‌کند که به مردم بومی دانش این «تمدن گمشده» را آموزش داده است. تفکر ناقص او حاکی از آن است که مردم بومی برای میراث فرهنگی خود سزاوار اعتبار نیستند.

تأثیر هنکاک از تفکرات نژادپرستانه دانلی به وضوح در مقاله او «غریبه‌های مرموز: یافته‌های جدید درباره اولین آمریکایی‌ها» دیده می‌شود. هنکاک نیز مانند دانلی، سعی دارد تصاویری از «قفقازوئیدها» را در هنر بومی آمریکا و اسطوره‌شناسی آنها نشان دهد. باید گفت این نوع «علم نژادی» مدت‌هاست منسوخ شده و از بین رفته است. به نظر می‌رسد او سعی دارد تا با نمایش این مستند به اصطلاح علمی و چنگ‌زدن به ایده دانلی، دوباره شکوه عصر ویکتوریایی را زنده کند.

الگوپذیری: تمایل به یافتن الگوهای معنادار

مایکل شرمر یکی از نویسندگان نیویورک‌تایمز و مؤسس مجله اسکپتیک، نشریه‌ای که درباره ادعاهای شبه‌علمی و ماوراءطبیعی تحقیق می‌کند، درمورد یافتن الگوهای معنادار در این مجموعه چنین توضیح می‌دهد: «نمونه‌ای از الگوپذیری، تطبیق تراز ساختمان‌های باستانی روی زمین با ستارگان آسمان است که هنکاک این کار را به پیروی از رابرت باوال انجام می‌دهد. باوال اعتقاد دارد که مجموعه اهرام بزرگ در مصر با صور فلکی شکارچی در آسمان زمستان مطابقت دارد (عمدتا سه ستاره‌ای که «کمربند جبار» را تشکیل می‌دهند). هیچ مدرک مستقلی وجود ندارد که نشان دهد مصریان باستان می‌خواستند طرح اهرام خود را مطابق با آن صورت فلکی بسازند. در بسیاری از موارد، هنکاک اشاعه فرهنگی، اختراع موازی، نوآوری مستقل و تصادف را به عنوان توضیحات رد می‌کند، و در عوض قویا پیشنهاد می‌کند که ویژگی‌های فرهنگی بین تمدن‌ها که به نظر می‌رسد با هم مطابقت دارند، نتیجه یک منبع باستانی مشترک است، و آن منبع نیز همان تمدن گمشده اوست. اما در واقع، ما باید شباهت‌هایی را مانند اشتراکات شناختی در اندیشیدن به جهان، در نظر بگیریم، در زندگی انسان‌ها فقط تعداد انگشت‌شماری از موضوعات متنوع وجود دارد، بنابراین وقتی مردم ایده‌هایی شبیه به یکدیگر ارائه می‌دهند نباید تعجب کنیم. برای مثال در طول زمان، شباهت آیین‌ها و نمادها به‌طور خودکار نشان‌دهنده یک منشأ باستانی مشترک نیست، بلکه می‌تواند نتیجه اشتراکات شناختی باشد. به نظر من الگوهای معنادار زیادی که هنکاک در مدارک باستان‌شناسی یافته است، نه در خاک، بلکه در ذهن او نهفته است».

نگاهی به نمونه‌های ارائه‌شده

یکی از مواردی که هنکاک به آن استناد می‌کند «جاده بیمینی» در زیر اقیانوس است. باستان‌شناس باتجربه خاور نزدیک گالی جافه در این خصوص می‌گوید: «این یک سازند سنگی در زیر آب و به طول تقریبا یک کیلومتر است که شامل سنگ‌های آهکی مستطیلی است. از زمانی که غواصان آن را در سال ۱۹۶۸ در نزدیکی جزیره بیمینی شمالی، در باهاما، در اقیانوس اطلس غربی کشف کردند، بسیاری ادعا کرده‌اند که این سازه ساخته دست بشر است و شاید یک دیوار، یا جاده، یا اسکله، یا حتی یک موج‌شکن باشد. حتی تعداد کمی از وب‌سایت‌های گردشگری آن را به عنوان بخشی از شهر افسانه‌ای آتلانتیس معرفی می‌کنند. حالا هنکاک نیز ادعاهای اثبات‌نشده پیشینیان خود را تکرار می‌کند. اما آیا اصلا این موضوع حقیقت دارد؟ در واقع باید گفت زمین‌شناسان به اتفاق آرا موافقند که جاده بیمینی یک سازند صخره‌ای طبیعی است و چند سال پس از کشف آن، مطالعه این سایت را متوقف کردند. حتی یک باستان‌شناس وجود ندارد که ادعا کند این جاده ساخته دست بشر است».

گالی جافه در ادامه بیان می‌دارد: «در آخرین قسمت این مجموعه، هنکاک و مجری پادکست نظریات توطئه، راندال کارلسون، حدس می‌زنند که سیل فاجعه‌باری که به نظر آنها منجر به نابودی این تمدن عصر یخبندان شد، توسط یک دنباله‌دار ایجاد شده است که با زمین برخورد کرده و منجر به ذوب‌شدن یخ‌های قطبی و متعاقب آن غوطه‌ورشدن بقایای آن در زیر امواج اقیانوس شده است. اما در حقیقت، اگر یک دنباله‌دار بزرگ با زمین برخورد کرده باشد، انتظار می‌رود بقایای این رویداد فاجعه‌بار را پیدا کنیم. حداقل، منطقی بود که وجود یک دهانه برخوردی، مانند دهانه چیکسولوب در نزدیکی شبه‌جزیره یوکاتان در مکزیک را که بر اثر برخورد سیارکی ایجاد شده، و بر طبق این فرضیه منجر به انقراض دایناسورها در ۶۷ میلیون سال پیش شده است را ببینیم. اما چرا برخورد عظیم این دنباله‌دار فرضی هیچ اثری روی زمین باقی نگذاشته است؟ هنکاک و کارلسون پاسخ می‌دهند که روی یک کوه یخ فرود آمده و آن را ذوب کرده است. البته این یک توضیح فوق‌العاده راحت است که به این اشخاص اجازه می‌دهد ادعا کنند که این رویداد باعث سیل شده و توضیح دهند که چرا هیچ مدرکی دال بر این تأثیر عظیم وجود ندارد. حتی شواهد غیرمستقیم از تأثیرات جهانی چنین رویداد فاجعه‌باری در هیچ‌کجا یافت نشده است. طبیعتا، او نیازی به اثبات ادعاهای خود احساس نمی‌کند.

هنکاک ادعا می‌کند که هیچ کاوش باستان‌شناسی در مکان‌هایی که او به آنها اشاره می‌کند انجام نشده است. این ادعا به سادگی نادرست است. به جز یکی، تمام سایت‌های ذکرشده در این مجموعه، از جمله گونونگ‌پادنگ در اندونزی، چولولا در مکزیک، معابد مگالیتیک مالت، گوبکلی‌تپه در جنوب شرقی ترکیه، پاورتی‌پوینت در ایالت لوئیزیانا، در آمریکا و دریکویو در ترکیه، کاوش و مطالعه شده‌اند. اطلاعات زیادی درمورد این سایت‌ها وجود دارد و مقالات علمی فراوانی در مورد آنها منتشر شده است. تنها سایتی که کاوش نشده جاده بیمینی است که همان‌طورکه گفته شد زمین‌شناسان اطلاعات کافی را در اختیار ما قرار داده‌اند. در هیچ‌کدام از این مکان‌ها، هیچ‌یک از یافته‌های کشف‌شده نشان نمی‌دهد که انسان‌ها آنها را در عصر یخبندان ایجاد کرده‌اند، و به جز گوبکلی‌تپه اولین سکونتگاه‌ها در همه سایت‌هایی که او به آنها اشاره می‌کند، مربوط به هزاران سال بعد از عصر یخبندان هستند.

واقعیت این است که امروزه ما اطلاعات زیادی درمورد این عصر داریم که به دلیل سال‌ها کاوش و مطالعات تحقیقاتی در سایت‌های سراسر جهان انجام شده است. جالب اینجاست که شکارگر-گردآورندگان این عصر، که به گفته هنکاک، فناوری آنها به طور قابل توجهی پایین‌تر از تمدن پیشرفته عصر یخبندان است، انبوهی از بقایای مواد فرهنگی که در کاوش‌های علمی باستان‌شناسی پیدا شده است را از خود به جای گذاشته‌اند. این یافته‌ها شامل دست‌افزارهای سنگی، مجسمه‌ها، استخوان‌ها، بقایای وعده‌های غذایی، اسکلت‌های انسانی و حیوانی، دانه‌های گیاهی، ردپاها و حتی سفرهای مهاجرتی آنها است. پس آثار تمدن پیشرفته هنکاک کجاست؟ تنها پاسخی که هنکاک برای ارائه دارد، «سیل» است، که تمام بقایای و آثار این تمدن فراموش شده و گمشده را از بین برده است.

علاوه بر این، برخلاف ادعاهای مکرر هنکاک درمورد شکارگر-گردآورندگان، آنها دارای فناوری‌های پیچیده‌ای بودند، از جمله دست‌افزارهای چندمنظوره از استخوان یا سنگ، تله‌های شکار و موارد دیگر. باستان‌شناسان امروزه قطعا از آنها به عنوان افراد ساده و «ابتدایی» یاد نمی‌کنند.

هنکاک آشکارا علیه دانشمندان صحبت می‌کند و تقریبا به طور کامل مشروعیت باستان‌شناسان را زیر سؤال می‌برد و ادعا می‌کند که به دلایلی آنها یافته‌های مهم را از دست می‌دهند. اما یافته‌هایی که او بر آنها تکیه می‌زند مجموعه‌ای از احتمالات، فرضیه‌ها و ادعاهای آزمایش‌نشده هستند. واقعیت البته بسیار متفاوت است. اگر آقای هنکاک به خود زحمت می‌داد تا انبوهی از نشریات باستان‌شناسی و گزارش کاوش‌های انجام شده را فقط بخواند، متوجه می‌شد که همه ادعاهای او به سادگی بی‌ربط هستند».

«چه می‌شود اگر؟» قسمت آسان آن است

کاستوپولوس انسان‌شناس و باستان‌شناس دانشگاه آلبرتا موافق است که جدای از سرکوب شواهد چالش‌برانگیز، اتفاقا باستان‌شناسان مشتاق بینش‌های جدیدی هستند که ممکن است ایجاد شود و دریچه‌های تازه‌ای را به روی علم بگشاید. در واقع دانش علمی به این ترتیب پیشرفت می‌کند، اما هر ادعای جدیدی باید با شواهد و مدارک مطمئن تأیید شود. او می‌گوید: «در باستان‌شناسی یافته‌های غافلگیرکننده همیشه جالب‌تر و سازنده‌تر هستند، اما اگر همیشه آنچه را که انتظار داشتیم پیدا می‌کردیم، دیگر دلیلی برای تحقیق وجود نداشت».

نتفلیکس اعلام می‌کند: اگر همه چیزهایی که در مورد انسان‌های ماقبل تاریخ می‌دانیم اشتباه باشد چه؟ روزنامه‌نگار هنکاک از مکان‌های باستان‌شناسی در سراسر جهان بازدید می‌کند تا کشف کند که آیا تمدنی بسیار پیشرفته‌تر از آن چیزی که ما تصور می‌کنیم هزاران سال پیش وجود داشته است یا خیر؟

بیایید این دو جمله را یکی‌یکی در نظر بگیریم و از منظر باستان‌شناسی به آنها نگاه کنیم. به‌طور قابل پیش‌بینی، موضوع با یکی از دو سؤال نمادین شبه‌باستان‌شناسی آغاز می‌شود: «چه می‌شود اگر؟» و دیگری «آیا ممکن است؟».

بدنه سؤالات به موارد نه‌چندان درست یا حداقل بسیار دور از واقعیت و نامحتمل می‌پردازد. این یک واقعیت است که هر آنچه ما درباره گذشته بشر می‌دانیم می‌تواند درست نباشد؛ زیرا نمی‌توانیم درباره هیچ‌یک از آنها با اطمینان صحبت کنیم. در حال حاضر با توجه به شواهد و مدارک باستان‌شناسی که در دسترس ما است می‌دانیم برخی از فرضیه‌ها درست‌تر از بقیه هستند. اما این به آن معنا نیست که ما هیچ چیز ارزشمندی درباره گذشته نمی‌دانیم یا اینکه در هیچ مقیاسی درک درست و معتبری از آن نداریم.

کاستوپولوس اضافه می‌کند که پرسیدن سؤالات مهیج مانند گزاره‌های جسورانه «چه می‌شود اگر؟» به‌عنوان یک شروع عالی است، اما این بخش آسان علم است؛ آنچه مهم است، این است که ما با این ادعا چه می‌کنیم. باستان‌شناسان ثبات و انطباق درونی آن را از طریق استدلال و منطق ارزیابی می‌کنند و بارها و بارها آن را در برابر شواهد مورد آزمایش قرار می‌دهند.

بنابراین با توجه به مدارک و شواهد باستان‌شناسی می‌توان گفت هیچ تمدن پیشرفته عصر یخبندان مانند تمدنی که هنکاک ادعا می‌کند شواهدی برای آن دارد، وجود نداشته است. و با یک بررسی دقیق، می‌توان گفت ادعاهای موجود در آخرالزمان باستان قابل قبول نیستند. هنکاک بینندگان را تشویق می‌کند که جذابیت‌های هیجان‌انگیز را بپذیرند و شیوه فکری متفاوتی را درباره دشواری‌های شناخت گذشته داشته باشند؛ گذشته‌ای که تقریبا طبق تعریف در تاریکی پوشیده شده است.

اما برخلاف انجمن باستان‌شناسان آمریکا، کاستوپولوس متقاعد نشده که طبقه‌بندی مجدد آخرالزمان باستانی به‌عنوان ژانر علمی-تخیلی، بهترین رویکرد را برای مقابله با شبه‌باستان‌شناسی داشته باشد. او می‌گوید احتمال بیشتری وجود دارد که مردم در هنگام تماشای فیلم‌های مستند، شواهد پشتیبان و اطلاعات آنلاین را جست‌وجو کنند و این موضوع حداقل توانایی‌های انتقادی آنها را درگیر می‌کند. و وقتی بینندگان کنجکاو به جست‌وجو می‌پردازند، کاستوپولوس وظیفه خود می‌داند که آنها را در مسیر درست راهنمایی کند. او می‌گوید: «من می‌خواهم اطلاعات و ابزارهایی را که مردم برای ارزیابی ادعاهایی که با آنها مواجه می‌شوند نیاز دارند، به آنها بدهم».

درک جذابیت شهودی

از زمان انتشار این مجموعه، پست وبلاگ کاستوپولوس در مورد شبه‌باستان‌شناسی بیش از ۵۰ هزار بیننده را به خود جذب کرده است؛ این نشانه واضحی است که مردم عطش شدیدی برای شواهد و دیدگاه علمی دارند. کالفیلد می‌گوید که می‌داند چرا مردم مجذوب ایده هنکاک هستند و خواستار همدلی بیشتر در درک افرادی است که تحت تأثیر اطلاعات نادرست قرار می‌گیرند. به زعم کالفیلد هیجان‌انگیز بودن، احساس اسرارآمیزی و در کنار آن کمی سرگرمی این نوع برنامه‌ها باعث برانگیختن مردم شده و جذابیت بصری را برای آنها به ارمغان می‌آورد. او می‌گوید اتفاقا به همین دلیل مردم باید در هنگام تماشا یا خواندن هرگونه مطلب هیجان‌انگیزی، شک و تردید داشته باشند. این نوع مستندها ذاتا قانع‌کننده هستند؛ مطالعات نشان داده است که حتی دانشجویانی که با تفکر انتقادی به خوبی آشنا هستند، گاهی اوقات با ادعاهای نادرست متقاعد می‌شوند.

راه‌حل چیست؟

اما چگونه چنین مستند شبه‌علمی از یکی از شبکه‌های معتبر در دنیا به نمایش گذاشته می‌شود؟ آیا خویشاوندی دلیل آن بوده است؟ در پاسخ باید گفت «بله»؛ پسر گراهام هنکاک، شان هنکاک، یکی از مدیران نتفلیکس است. خویشاوندی در هنر، در کسب‌وکار نمایشی و تقریبا در هر بخش دیگر از دنیای ما به این معناست که دسترسی اغلب به کسانی اعطا می‌شود که ارتباطات بیشتری نسبت به شایستگی دارند. در این میان رسانه‌های اجتماعی نیز نقش بسیار مهمی را در استقبال و تأثیر نمایش‌هایی مانند آخرالزمان باستان ایفا می‌کنند. با تحلیل این رسانه‌ها می‌توان گفت نه‌تنها نظریات شبه‌باستان‌شناسی و انتشار آنها از توانایی باستان‌شناسی برای ارائه درک کلی از این رشته به‌عنوان یک رشته علمی می‌کاهد، بلکه باعث آسیب به جمعیت‌های بومی امروزی نیز می‌شود. به نظر می‌رسد نمایش‌های شبه‌باستان‌شناسی در شبکه نتفلیکس و سایر شبکه‌ها در حال رشد است؛ درحالی‌که تعداد مستندهای مبتنی بر واقعیت که در آنها بر روند باستان‌شناسی و علم تمرکز شده، در ایالات متحده رو به کاهش است. این موضوع به این معناست که به علم چراغ سبز کمتری نشان داده می‌شود. راه‌حل در اینجا چه می‌تواند باشد؟

نامه انجمن باستان‌شناسی آمریکا به این واقعیت اشاره می‌کند که هر روز هزاران باستان‌شناس در موزه‌ها با مردم صحبت می‌کنند، از طریق سازمان‌ها و شبکه‌های دولتی اطلاعات خود را در اختیار مردم می‌گذارند، در دانشگاه‌ها به تدریس می‌پردازند و در محوطه‌های مختلف کاوش می‌کنند و اطلاعات آن را انتشار داده و در اختیار همگان قرار می‌دهند. تقویت فرهنگ بی‌اعتمادی در اطراف این متخصصان نه‌تنها به آنها و مؤسسات میراث فرهنگی آسیب می‌رساند، بلکه به تلاش‌ها برای درک و تجلیل از مردم بومی در سراسر جهان نیز آسیب می‌رساند. اریک اچ کلین، انسان‌شناس و استاد مطالعات کلاسیک و باستانی خاور نزدیک، خاطرنشان می‌کند: «هدف از ساخت چنین مستندهای شبه‌علمی خارق‌العاده با هزینه‌های بسیار زیاد که بدون شواهد و مدارک ارائه می‌شوند، چیست؟ خطر شماره یک این است که آنها مخاطبان ساده‌لوح را هدف قرار می‌دهند که نمی‌دانند چه کسی یا چه چیزی را باور کنند. مردم عام فقط نسخه هنکاک را در این مجموعه دیده‌اند. پاسخ باستان‌شناسان حرفه‌ای، حتی در حد یک ساعت و پخش آن توسط نتفلیکس، بسیار خوشایند خواهد بود. اگر نتفلیکس واقعا روی ارائه واقعیت‌های تاریخی سرمایه‌گذاری می‌کند، بهتر است سیاستی را تعیین کند که به باستان‌شناسان اجازه دهد نمایش‌های خود را با زمان کافی برای پاسخ‌گویی داشته باشند. مطمئن باشید که آنها با مدارک و شواهد واقعی در دست ظاهر می‌شوند».

برخلاف تصورات هنکاک، باستان‌شناسی امروزه حوزه‌ای فعال است که بر کاوش‌های پرزحمت و جمع‌آوری و تحلیل دقیق داده‌های باستان‌شناسی مبتنی است. همچنین اعتماد عمومی به علم و دانشمندانی است که زیربنای آن هستند. اگرچه فیلم‌هایی مانند سری ایندیانا جونز ممکن است غارت را به‌عنوان علم باستان‌شناسی معرفی کنند، اما واقعیت این است که گاهی باستان‌شناسان تنها چند سانتی‌متر را در روز کشف، مستندسازی و نقشه‌برداری می‌کنند. این رشته از این جهت منحصربه‌فرد است که برای بقا به دانش عمومی و توجه رسانه‌ها نیز وابسته است. این موضوع باعث می‌شود از یک سو کمک مالی برای کاوش‌ها به دست آورند و از سوی دیگر مکان‌هایی مانند پمپئی، پترا یا چیچن‌ایتزا، باعث کسب درآمد در صنعت گردشگری آن کشور می‌شود. به‌طور خلاصه، باستان‌شناسان به اعتماد عمومی مردم نیاز دارند؛ اعتمادی که هنکاک سعی در از بین بردن آن دارد. شاید جالب به نظر بیاید که باور کنیم دانشگاهیان برای حفظ اسرار از مردم متحد شده‌اند، اما صادقانه باید گفت آنها اولین کسانی هستند که چنین یافته‌هایی را به جهان معرفی می‌کنند.

در پایان باید گفت باستان‌شناسی، دانش بررسی فرهنگ‌های انسانی از راه بازیابی، مستندسازی و تحلیل مواد فرهنگی است. یکی از اهداف اصلی باستان‌شناسی، روشنگری درباره تاریخ بشر و فراز و فرود شکل‌گیری تمدن‌هاست. یکی از خدمات مهمی که باستان‌شناسان می‌توانند انجام دهند، برملاکردن دروغ‌های تاریخی و مبارزه‌ای منطقی با شبه‌علم و خرافاتی است که امروزه از گذشته بیان می‌شود.

یـــادداشـــت

به یاد دکتر فیروز باقرزاده

احسان شواربی

سه سال پیش، ایران مرد بزرگی را از دست داد. فیروز باقرزاده تنها یک باستان‌شناس و مورخ هنر برجسته نبود، بلکه مدیری توانا بود. سال‌های ریاست او بر موزه ملی ایران و مرکز باستان‌شناسی ایران در دهه ۵۰ خورشیدی، به‌راستی «دوران زرین باستان‌شناسی ایران» بود.

اقدامات پیشرو و تحولات اساسی دکتر باقرزاده، انقلابی در ساختار باستان‌شناسی ایران ایجاد کرد. او مرکز باستان‌شناسی ایران را دایر کرد. گردهمایی‌های سالانه باستان‌شناسی ایران را بر پا کرد. با اصلاح قوانین، تقسیم یافته‌های کاوش‌های هیئت‌های باستان‌شناسی خارجی را لغو و خروج آثار باستانی از ایران را ممنوع کرد. باقرزاده، به نمایندگی از ایران، عضو مؤسس و نخستین رئیس کمیته ثبت میراث جهانی یونسکو بود. همکاری‌های بین‌المللی را برای فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی در ایران گسترش داد. دانشجویان مستعد ایرانی را برای تحصیل باستان‌شناسی به دانشگاه‌های غربی فرستاد و همه این کارها را تنها در شش سال کرد. باقرزاده در آمریکا، بریتانیا و فرانسه تحصیل کرده بود و دکترایش را از مدرسه لوور گرفته بود. ادبیات فارسی، انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌شناخت. گفتار و نگارشش به هر سه زبان همواره فاخر و زیبا بود. خوش‌پوش و آداب‌دان بود. شخصیتی بس جذاب و موقر داشت و مورد احترام همگان بود. نزد دانشمندان غربی و شرقی به وسعت دانش، نظم و دقت، ادب و نزاکت، آینده‌نگری و میهن‌پرستی شهره بود. هرگز نشنیدم کسی از او تندی دیده باشد یا خاطره بدی داشته باشد. اما هنگامی که پای ایران و میراث فرهنگی ایران در میان بود، جدی، صریح و بی‌تعارف بود.

پس از انقلاب مورد بی‌مهری قرار گرفت و مجبور به ترک ایران شد؛ ایرانی که همیشه عاشقش بود. در تمام این سال‌های سخت دوری، بزرگ‌ترین آرزویش این بود که روزی دوباره بر خاک ایران قدم بگذارد. افسوس که این آرزویش برآورده نشد.

در پاییز ۲۰۱۲، در یک همایش علمی در دانشگاه ایروان، افتخار دیدار با دکتر باقرزاده نصیبم شد. پس از همایش، چند روز را با هم به سفر در نقاط مختلف ارمنستان گذراندیم. پس از آن سفر، دوستی بسیار صمیمانه‌ای میان ما شکل گرفت. در تمام این سال‌ها مرتب مکاتبه و گفت‌وگوی تلفنی داشتیم.

هر بار که به پاریس می‌رفتم، دکتر باقرزاده نخستین کسی بود که به دیدارش می‌شتافتم. معمولا با او در منزل کوچک و زیبایش دیدار می‌کردم. در کنار کتابخانه غنی و شگفت‌انگیزش ساعت‌ها به گپ‌وگفت از گذشته و حال می‌نشستیم و گاهی قدم‌زنان به کافه‌ای در نزدیکی منزلش می‌رفتیم.

باقرزاده همیشه جویای اخبار باستان‌شناسی ایران بود. چند بار همراه او در نشست‌های علمی و جلسات سخنرانی در کولژ دوفرانس و مرکز پژوهش‌های علمی فرانسه شرکت کردم. فیروز باقرزاده و شهریار عدل، دو نماینده شایسته باستان‌شناسی ایران در پاریس بودند. افسوس که اکنون هر دو از میان ما رفته‌اند.

از خوان گسترده دانش و تجربه دکتر باقرزاده بسیار بهره بردم و پیش از هر چیز از او درس ایران‌دوستی آموختم. امیدوارم شاگرد خوبی بوده باشم. در دیدارهای مکرری که داشتیم، بسیاری از خاطراتش را با جزئیات برایم نقل کرده بود. امیدوارم در آینده فرصتی پیدا کنم و این خاطرات را روی کاغذ بیاورم. آخرین بار حدود دو ماه پیش از درگذشتش با او تلفنی صحبت کردم. احوالش خوش نبود، ولی مثل همیشه جویای اخبار باستان‌شناسی ایران بود. به او قول دادم که در اولین فرصت، پس از لغو محدودیت‌های سفر در اروپا (در زمان کرونا)، چند روز به پاریس بروم تا تجدید دیدار کنیم؛ افسوس که میسر نشد. در ژانویه ۲۰۲۱ چند بار با منزلش تماس گرفتم، ولی پاسخی دریافت نکردم. حتی برایش پیغام صوتی گذاشتم، ولی باز هم خبری نشد. نگران شده بودم، ولی تلاش کردم خوش‌بین باشم. تا اینکه در روز چهارم فوریه ۲۰۲۱ (پانزدهم بهمن ۱۳۹۹) خبر تلخ و دردناک درگذشت او را از خانم دکتر وستا سرخوش در لندن دریافت کردم. خانم دکتر سرخوش عزیز که خود از دوستان قدیم و نزدیک دکتر باقرزاده بود، برایم نوشت: «می‌دانم که تو دلبستگی زیادی به او داشتی. او هم تو را همچون پسری که هرگز نداشت، دوست می‌داشت. این را خودش به من گفته بود». با خواندن این کلمات زبانم بند آمد و چشمانم تر شد.

با رفتن فیروز باقرزاده، ایران مرد بزرگی را از دست داد؛ مردی که هرگز آن‌طور که شایسته بود، قدرش دانسته نشد. شاید روزی از رنج‌هایی که بر او رفت بیشتر بنویسم. باقرزاده هرگز تابعیت کشور دیگری را نپذیرفت؛ ایرانی زاده شد، ایرانی زیست و ایرانی از دنیا رفت. یادش جاودان و راهش پررهرو باد.

سنگ‌نبشته ساسانی «سرمشهد» کازرون در حال محو کامل

مهرگان: بزرگ‌ترین سنگ‌نبشته پهلوی ساسانی کشور در روستای سرمشهد کازرون به همراه سنگ‌نگاره ساسانی بهرام دوم که در سینه کوهی تراشیده شده در حال پاک‌شدن و حذف از چهره تاریخ است. روی بخش‌هایی از این سند با ارزش، در گذشته با رنگ یادگاری نوشته و آن را سوراخ کرده‌اند! گُل‌سنگ‌ها مانند خوره به جانش افتاده و نفس‌هایش را بریده است. دیگر تاب و توانی ندارد و رنگ از رُخساره‌اش پریده و هر دَم با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند و چشم به راه است تا شاید من و تو یاری‌رسانش باشیم.

رطوبت ناشی از بارندگی‌ها، لکه‌های قهوه‌ای‌رنگی را پدیدآورده و یادگار ساسانیان را با خطر جدی و نابودی روبه‌رو کرده است که نبود دورچینی و سایه‌بان برای حفاظت بهتر از آن، این یادمان تاریخی را با چالش جدی روبه‌رو کرده است.

همچنین سنگ‌نگاره بهرام دوم در پایین سنگ‌نبشته نیز وضعیت بهتری ندارد و بیش از یک دهه است از دشواری‌های گوناگونی رنج می‌برد و کمتر مورد نگرش مسئولان و مدیران میراث فرهنگی و دیگر نهادهای فرهنگی و مدیریت شهری قرار گرفته است.

عوامل بیولوژیکی (گل‌سنگ‌ها) در میان سنگ‌ها و نگارکَند (نقش برجسته) بهرام دوم رِخنه کرده و ترک‌هایی را روی یادگار ساسانیان پدید آورده است. از سویی با گذشت زمان و رسیدگی نکردن مسئولان، ترک و شکاف‌هایی که از گذشته وجود داشته، گسترده‌تر شده و رشد آن شتاب بیشتری گرفته است. رخنه عوامل طبیعی همانند باد، باران، آفتاب و تغییر دمای هوای شب و روز از دیگر دشواری‌های یادگار ساسانیان است. عوامل انسانی نیز رحمی به نگارکَند بهرام دوم نکرده و یادگاری‌نویسی‌هایی را از گذشته برجای گذاشته است. اما آن روی سکه، گونه‌ای دیگر است. درد بی‌تفاوتی و بی‌مسئولیتی و کم‌کاری مدیران میراث فرهنگی در دولت گذشته که با هیاهو، ندانم‌کاری و سیاسی‌شدن آن سازمان، آرامش همه یادمان‌های ملی را برهم زده و آنان را با خطر ویرانی و حذف روبه‌رو کرده بود، دامان برخی از مدیران امروز وزارت میراث فرهنگی را هم گرفته است و با بی‌مهری‌ها و مدیریت نامناسب خود، روزگار تاریک و اندوهباری را برای باارزش‌ترین و مهم‌ترین سندِ نوشتاری ساسانی رقم زده است و لرزه بر اندام رنجور و بی‌دفاع آن انداخته است.

از سویی، کمبود بودجه و نیروی کار کافی در میراث فرهنگی، یادمان‌های ملی و تاریخی کشور را تا مرز سقوط و نابودی پیش برده است. با این همه هنوز هم توجه و رسیدگی به یادگارهای نیاکانی به دغدغه‌ای برای مدیران فرهنگی کشور و استان تبدیل نشده است و به سادگی و آسودگی از کنار آن می‌گذرند. جالب آنجاست که همه مدیران بلندپایه کشور و استان شعار زیبا و دلنشین گردشگری هم سر می‌دهند. در زمینه مرمت و حفاظت بهتر این یادمان تاریخی فرهنگی نیز پیش‌تر سیامک علی‌زاده مرمتگر آثار بناها و اشیا به تارنمای فرهنگی مهرگان گفته بود: شدت آسیب‌ها روی این سنگ‌نبشته رو به افزایش است مگر اینکه تمهیداتی شتابنده برای آن فراهم شود. یکی از کارهای مهم، مبارزه با عوامل بوتانیکی گیاهی و گل‌سنگ‌هاست که هر چند مدت یک بار باید آن را ضدعفونی کرده تا از رشد و ریشه دوانیدن آنها پیشگیری شود». دکتر علی‌زاده در ادامه گفته است: «باید همه ترک‌ها و شکاف‌ها را با رزین و ترکیبی از مصالح همانند پر کرد تا از ورود هوا و رطوبت به درون شکاف‌ها پیشگیری شود. زیرا این سوراخ‌ها و شکاف‌ها سبب گسترش و پیشرفت فرسودگی در درون ساختار سنگ‌ها خواهد شد. این استاد دانشگاه افزوده است: «پس از پاک‌سازی یادگاری‌نویسی و لکه‌های زنگ و بقایای گل‌سنگ‌ها، آن سنگ‌نبشته و سنگ‌نگاره را باید با مواد نگهدارنده تازه از ترکیبات نانویی که هیچ‌گونه تأثیر ظاهری و جانبی ندارد، تمیز کرد. این پوشش سبب نگهداری و حفظ نمای سنگ در برابر رطوبت، لکه‌ها، باران و... خواهد شد. از سویی دیگر باید هر چند مدت یک بار آن را از سر گرفت». اما با وجود پیشنهاد این کارشناس مرمت و حفاظت از بناها و آثار تاریخی در گذشته که گزارش آن همان زمان در رسانه‌ها و روزنامه‌ها بازتاب یافته بود و به آگاهی مدیران پیشین میراث فرهنگی استان رسیده بود در همچنان بر همان پاشنه می‌چرخد و هر کدام از پیشنهادهای علمی کارشناسان امر و دلسوزان فرهنگی مورد توجه مسئولان میراث فرهنگی قرار نگرفته است تا یکی از مهم‌ترین و ارزنده‌ترین یادمان‌های تاریخی کشور در سراشیبی نابودی قرار گیرد و از چهره تاریخ و صفحه روزگار زدوده شود. کارشناسان میراث فرهنگی به این نکته پافشاری دارند که دست‌کم می‌توان سایه‌بانی در بالای سر سنگ‌نبشته نصب کرد یا راه رخنه باران را منحرف کرد تا از شدت فرسودگی و نابودی آن کاسته شود. اما شوربختانه همین موضوع هم مورد توجه مسئولان قرار نگرفته است و فریادها و درخواست‌ها تاکنون ره به جایی نبرده است. سنگ‌نبشته ساسانی و سنگ‌نگاره بهرام دوم از نخستین یادمان‌های ملی است که در ۲۰ بهمن ۱۳۱۸ خورشیدی با شماره ۳۳۶ در فهرست یادمان‌های ملی ایران به ثبت رسیده است.